



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

NARRATOR: KARIM SANJABI

DATE OF INTERVIEW: JUNE 4, 1984

PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA

INTERVIEWER: POSTSCRIPT

TAPE No.: 32

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcript edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIN
TAPE NO.: 32

(LIFE)- - - - - :
- - - - - :

ARMED STRUGGLE

AYAT, HASAN

BANISADR, ABOLHASAN

BEHESHTI, AYATOLLAH MOHAMMAD-MOSSEIN

CLERGY, GOVERNMENT & THE

DASTGHEIB, AYATOLLAH

ENGHELAB-E ESLAMI NEWSPAPER

FIFTEENTH OF KHRDAD 1342 UPRISING, THE

GHASEMLOU, ABDOLRAHMAN

GHOUDSI, AYATOLLAH

ISLAMIC REPUBLICAN PARTY

KURDESTAN

KURDESTAN DEMOCRATIC PARTY

MADANI, AYATOLLAH

MOJAHEDIN-E KHALGH, SAZMAN

NATIONAL FRONT, THE FOURTH

NATIONAL FRONT, THE SECOND

NATIONAL FRONT, THE THIRD

RAJAVI, MASSOUD

REVOLUTION OF 1979

REVOLUTION, CAUSES OF

REVOLUTION, ESCAPE FROM IRAN SUBSEQUENT TO

SADOUSHI, AYATOLLAH ?

SHOMRA-YE NELLI-E MOGHAVEHAT

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 32

(LIFE) - - - - -

TANERI, AMIR

- - - - - 32 - - - - -
- - - - -

روایت‌کننده : آقای دکترکریم سنجابی

تاریخ مباحثه : چهارم ژوئن ۱۹۸۴

محل مباحثه : چیکو - کالیفرنیا

متمم مباحثه آقای دکترکریم سنجابی

نوار شماره : ۳۲

درنوار قبلی به اینجا رسیدیم که با آنکه جبهه ملی از عناصر ملی انقلاب بود به جهاتی که توضیح داده شد نتوانست از پیروزی آن برای سازماندهی کشور بهره‌برداري نماید و برعکس روحانیون با استفاده از شبکه‌ی وسیع مساجد موفق شدند که توده‌های عظیم مردم را پشت سر خویش قرار دهند و تمام پیروزی انقلاب را از آن خود سازند و سپس عناصر تقسیم شده‌ی جبهه ملی را یکی بعد از دیگری ساقط کنند و آنان را به اتهام ملی‌گراشی و لیبرالی یعنی میهن دوستی و آزادیخواهی محکوم و مرتد و عامل خارجی معرفی نمایند. و حال آنکه در حوادث سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ که جبهه ملی با النسبه وحدتی داشت و کانون اصلی مبارزات ملی مردم ایران محسوب میشد همین آقایان روحانیون با اعوان و انصار وابسته به آنها که دست به قیام و آشوبی زدند و موفق ماندند و نتوانستند در برابر مبارزات جبهه ملی شهرت و اعتباری در میان توده‌های مردم پیدا کنند.

جبهه ملی اکنون فاقد فعالیت و سازمان متشکل است. جمعی از فعالین مؤثر آن در زندان گرفتارند، بعضی دیگر در تهران و شهرهای دیگر متواری و پنهان شده و بعضی دیگر بخارج از ایران گریختند. انتشاراتی که اکنون گاه به‌گاه در ایران و با بعضی از شهرهای اروپا و آمریکا بنام جبهه ملی صورت میگیرد هر چند بعضی از آنها از طرف جوانان دانشگاهی در زمینه‌ی اصول و بزازستقامت خط مشی جبهه است چون از جانب یک سازمان مرکزی اداره و هدایت نمیشود عاری از رسمیت و صلاحیت است. و نیز در پاریس با کمال تأسفد اطلاع پیدا کردم که چند نفر از اعضای جبهه به سودای فرصت طلبی یا به ضرورت امرار معاش به سوی بختیار رفته از وی حقوق میگیرند و برای او کارگردانی میکنند.

در این میان سازمانی را که مؤثرتر و بخود نزدیکتر می‌دیدم سازمانی است که در پیرامون

آقایان بنی مدررئیس جمهور سابق و مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق بنام شورای مقاومت ملی فعالیت میکنند. مبارزات و جانفشانی های مجاهدین علیه دستگاه جابرو جاهل و ارتجاعی ایران برپا شده. آخوندها غیر قابل انکار است و آنها بودند، ظاهراً، که با یک ضربت تاریخی شبانه مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران کردند و عده ی کثیری، بیش از ۷۰ نفر از وزیران و وکیلان و سردمداران آنها را نابود کردند. آنها بودند که با توطئه ی سازمان داده ی دیگری رجائی رئیس جمهور با هنرنخست وزیر را از بین بردند. آنها بودند که حسن آیت دشمن بزرگ مدق و مدق های و همچنین آیت الله های سرشناسی مانند مدنی امام جمعه تبریز و هاشمی نژاد مشهد و دستغیب امام جمعه شیراز و صدوقی امام جمعه یزد و اعفانی امام جمعه کرمانشاه و قدوسی دادستان کل و جمع دیگری را از ارباب عمامه صاحب قدرت و مسند ترور کردند.

ما بعنوان یک نهضت قانونی علنی و دموکرات هرگز با مبارزه مسلحانه و آدمکشی و ترور موافق نبوده ایم. با وجود این انکار نمیتوان کرد عمل قهرمانانه ی آن مردان و زنان که بمب بر خود میبندند و با قربانی کردن خویش دشمن را از بین میبرند از جمله مظاهرا عجايب انگیز شجاعت و مقاومت تاریخی این ملت در برابرستم و بیدادگری است.

مجاهدین بیش از هر گروه دیگر قربانی دادند، هزاران نفر از آنها تا کنون کشته شده و هزاران نفر دیگر در زندانها گرفتار هستند و آنها هنوز هم منظم ترین و منضبط ترین سازمان علیه دستگاه جابرو خوندی میباشند. هیچ نهضت و هیچ سازمانی که علیه حکومت جابرا نهی کنونی مبارزه میکند نباید و نمیتواند اثر عظیم مبارزات آنها را نادیده بگیرد.

راجع به آقای بنی مدرم هر چند ایرادات و انتقادات بنظر خود موجه داشته و دارم به آن قسمتی مربوط به روش وی در جریان مبارزات سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۲ بود که در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی عضویت داشت. ولی با افراد و گروههای چپ گرای مخالف تشکیلات جبهه همکاری میکرد و از افراد مؤثر در صورت بندی سازمان موسوم به جبهه ملی سوم گردید که هیچوقت واقعیت و اشرا رچی پیدا نکرد.

در مبارزات انقلابی اخیر هم پس از زمانی که همراه خمینی به ایران آمد سوابق پیوندهای خویش با جبهه را از یاد برد. نخست علیه حکومت بازرگان و سپس علیه سازمان یابی مجدد جبهه ملی

با مخالفین ما بندوبست کرد. روزنامه "انقلاب اسلامی" را بصورت ارگان شخصی خودبراه انداخت تا آنکه با آیت الله زادگی خویش و تظا هر وابستگی شدید به امام و با کمک مؤثر شبکه‌ی مساجد به مقام ریاست جمهوری رسید ولی از فردای انتخاب مورد تحقیر و توهین کارگردانان انحصار طلب حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت بدان حدکه بهشتی جمله معروف "رئیس جمهور کارهای نیست" را در حق وی گفت و سپس کارشکنی‌های گسترده و توطئه‌سازی‌های سازمان یافته و با بقول معروف "کودتای خزنده" برای برانداختن او ترتیب دادند. ولی وی با جمعی از جوانان پاکدل و آزاده که در پیرامون او بودند در صراط مستقیم دفاع از آزادی و حقوق انسانی به اصول دموکراسی ثابت ماند و بعنوان فرمانده قوای مسلح ایران که خمینی مسئولیت آن‌ونه قدرت و اختیار آن‌را به وی تفویض کرده بود در برابر تاج و زخا شنانه‌ی عراق از خود شجاعت و فداکاری نشان داد و همیشه حاضر در جبهه‌های جنگ بود. به علاوه وی علیرغم خمینی همواره معدق را پیشوای سیاسی خود میخواند و عکس او را در دفتر خود داشت و همین استقامت و مظلومیت وی باعث گردید که جبهه ملی با وجود خا طرات گذشته از او در برابر استمگری و زورگویی آخوندها پشتیبانی نماید و همین نیز باعث دوستی و نزدیکی مجدد من با وی شد.

ولی اینک باز او بر اشتباه خود باقی است. او هنوز خود را رئیس جمهور منتخب مردم میخواند و این نشانه خودبینی و خودخواهی همیشگی او است. او اگر بر طبق قانون اساسی جدید به ریاست جمهوری منتخب شده بر طبق همان قانون هم مشغول گردیده و جانشینش نیز بهمان ترتیب درست یا نادرست انتخاب شده، هیچیک چیزی زیادتر یا کمتر از دیگری ندارد. ادعا و تظا هر کنونی بنی صدر بعنوان "رئیس جمهور منتخب قانونی" همان قدر بی پایه و اساس است که ادعای بختیار بعنوان "نخست وزیر قانونی" مملکت. و من پیش خود فکر میکنم در حالیکه اکنون یک پادشاه قانونی و یک رئیس جمهور قانونی "با" و نخست وزیر قانونی و با همه‌ی اعموان و انمار و فرستنده‌های رادیوئی و مطبوعات و تبلیغات شان با حکومت ظالمانه خمینی در حال مبارزه هستند دیگر برای من چه جا و محلی در این میان باقی میماند.

در آخرین هفته‌ی اقامتم در بهار ریس دونفر از نمایندگان مجاهدین بیدنم آمدند. آنها با تبلیغ سلام از طرف آقای رجوی گفتند حامل نامه‌ای هستند و دستور دارند که نخست آنرا

در حضور بخوانند و سپس تسلیم کنند. این نامه بسیار مفصل در ع مفعه و بخط خود رجوی بود. در مقدمه‌ی آن تجلیل فراوانی از من شده بود. از جمله به این عبارت که شما یکی از مظلومترین رجال قربانی شده بوسیله رژیم فدیشری خمینی و دولت او هستید. آنها بـــه رذیلانه‌ترین صورت از اعتماد، از حسن نیت، از وطنخواهی، و از صداقت شما نسبت به خودشان استفاده کردند و بجا بیست از حمایت شما سود بردند و بعد هم از پشت و از جلوه سینه‌ی شما خنجر زدند. سپس از من خواسته شده بود تا درباره‌ی مجاهدات و جانفشانی‌های مجاهدین و مظلومیت آنها شهادت بدهم. از جمله باز این عبارت بود که ذکر آن در اینجا بنظم شایسته است.

مینویسد، " با جسارتی شایسته یک نسل، شایسته یک رودخون، شایسته بیش از بیست هزار شهید، پنجاه هزار اسیر از شما میخواهم درباره‌ی ما شهادت بدهید. بخدا قسم من نمیتوانم بپذیرم که تاریخ شهادت و حمایت شما را برای خمینی ثبت کند ولی از حمایت و شهادت شما برای مجاهدین اثری نباشد. " سرانجام مرا یک سرمایه‌سیاسی و معنوی برای کشور خوانده و نوشته بود، " پیام هل من ناصر اسرا و شهدای این سرزمین درست مثل آرزوی زندگانش اینست که شما هر چه زودتر سرمایه‌سیاسی و معنوی خود را در این موقعیت خطر فعال کنید و به میدان بیایید و زیربال و پر مجاهدین را که فرزندان همین آب و خاک و خود شما نیز هستید بگیریید. اگر بذرهای را که از زمان معدق کبیر ببعید کاشته‌اید سوخته شده و هدر شده ندانسته و سرانجام در مجاهدین متبلور میبینید و خلاصه اگر ما را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید من به خود حق میدهم که از شما بعنوان یک پدر درخواست کنم که بخصوص قبل از مرگ سهرابتان شرط ابوت و حق پدری را بجای بیاورید. میخواهم در سینه‌ی تاریخ از قول شما با آشکارترین بیان ثبت شود که مجاهدین را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید. فکر میکنم که پیشوای معدق نیز همین گونه انتظارات را از شما دارد. " در پایان نیز تذکر داده بود که بقدر سرسوزنی انتظار ندارد که من عقاید خودم را درباره‌ی مجاهدین مخفی کنم و انتقاداتی اگر دارم بیان ننمایم.

این نامه البته بسیار در من مؤثر شد و مرا تکان داد. من نمیتوانستم جانفشانی‌های مجاهدین و مظلومی را که بر آنها گذشته و میگذرد کتمان کنم. من نمیتوانستم انکار کنم که در حال حاضر

آنها متشکل ترین و پرکارترین نیروی مقاومت در برابر فاجای ضدبشری فعلی هستند. با وجود این در باره آنها و روش آنها و آینده آنها تردید و دودلی فراوان داشتم. اولین تردیدم در باره سازمان چریکی و شبه نظامی و مبارزه مسلحانه آنها بود و لو آنکه اکنون علیه دستگاه ظالم و خونخوار خمینی به کار برده میشود. در تمام ادوار گذشته، در زمان معدق و بعد از آن مبارزات ما یعنی سازمان و مبارزات جبهه ملی بصورت اصولی و عملی دو صفت ثابت و ممتاز داشته. یکی آنکه جمعیت ما یک سازمان علمی و آشکار بوده و دیگر آنکه مبارزات ما قانونی بوده است. ما با هرگونه سازمان مخفی و زیرزمینی مخالف بودیم و عقیده داشتیم که این دولت است که با بستن باشگاههای ما و با توقیف مطبوعات ما و با جلوگیری از انتشارات و اجتماعات ما میخواهد ما را به زیرزمین و فعالیت مخفیانه سوق بدهد ولی ما باید علیرغم آن با صداقت و پاکدامنی و شجاعت و از خودگذشتگی و تحمل زندان و مشقات و محرومیتها با سرروش خود ثابت بمانیم. بدان حد که من در یکی از مصاحبهها هم گفتم که ما حاضریم دولت بجای آنکه ما مور مخفی در اجتماعات ما وارد کند ما مور رسمی به جلسات شورای ما بفرستد و از مذاکرات ما صورت مجلس بردارد. از طرف دیگر ما در شیوههای مبارزه با اجتماعات و نظایرات و انتشارات و سخنرانی و راهپیمایی و مبارزه در انتخابات و احیاناً "اعتصابات و تعطیل بازار که موثر و فلج کننده ولی تماماً" مسالمت آمیز و قانونی است معتقد بودیم و با هرگونه مبارزه غیر قانونی و خشونت آمیز از قبیل ترور و خرابکاری و آتش سوزی و بمب اندازی و مقاومت مسلحانه مخالفت داشتیم و اینگونه اعمال را مخالف اهداف دموکراسی و در جهت منافع دیکتاتورها میدانستیم. بلیه بزرگی که انقلاب ایران به آن دچار گردید همین بود که در آخرین روزهای که نظام پوسیده استبدادی در حال فرو ریختن بود و دیگر نیازی به غارت و چپاول و آتش زدن و ویران کردن ابنیه و مؤسسات وجود نداشت گروههای درهم و برهم و غیر منظم و بی رهبری صحیح به سربازخانهها هجوم آوردند و مدتها سلاح از هر قبیل را غارت کردند و سازمانهای چریکی مسلح و رقیب با یکدیگر و احیاناً "با غی نسبت به دولت تشکیل دادند. و آنها که تصور میکنند مبارزات مسلحانه باعث سقوط رژیم گردید در اشتباه مطلق هستند. آن نظام را قهر پذیرها و آشتی ناپذیر ملت و راهپیماییهای میلیونی و اعتصابات همگانی

از پادشاه آورد. سازمانی که به نیروی جنگی خود متکی است و از آن راه می‌خواهد به پیروزی برسد و یا حتی از خود دفاع نماید بهنگام پیروزی بحکم ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای حفظ قدرت و سیطره خویش روش سرکوب و اختناق و انحصارطلبی در پیش خواهد گرفت و همه‌ی مواهب دموکراسی را از یاد خواهد برد.

ثانیا " درباره جهان بینی و موضع گیری سیاسی بین المللی مجاهدین مشکوک بودم. آنها همواره در مطبوعات و انتشاراتشان و در مجموعه فعالیت گذشته و حالشان خود را یک جانبه ضد امپریالیسم غربی و ضد آمریکائی معرفی کردند ولی به شیوه اکثر گروه‌های چپ و چپ‌نمساو چپ‌زده هیچوقت موضع گیری روشنی در برابر امپریالیسم روسی نداشته و همواره در مورد آن با نوعی احتیاط آمیخته به جانب‌داری سخن گفته‌اند و حال آنکه امپریالیسم غرب با گسستر در گذشته توانسته است رژیم‌های جا برانه و دست‌نشانده بر ما تحمیل کند و در جامعه‌ی ما عامل رواج فساد و نفاق بشود تا منابع ما را مورد استعمار و استثمار قرار دهد در حال حاضر دنیا دیگر قدرت آن را ندارد که موجودیت ملی ما را مواجه با خطر کند. و برعکس اگر در این زمان با موضع جغرافیائی و سوق الجیشی و منابع اقتصادی ممتاز ایران میهن مادر چنبره‌ی خفقان آور رفقا گرفتار شود و در پس پرده آهنین آن قرار بگیرد دیگر خلاصی از آن به آسانی مقدور نخواهد بود. اگر ما در کام امپراطوری روس بیافتیم با احتمال قوی در معده‌ی پرتوان آن هضم خواهیم شد. بعبارت دیگر امپریالیسم غرب اکنون برای ما خطر آلودگی به بیماری دارد ولی امپریالیسم شرق خطر مرگ. در بیماری همواره امیدشفا هست ولی مرگ نابودی مطلق است. مطلب دیگری که در برابر مجاهدین نقطه استفهام بزرگی برای من ترسیم میکرد مسئله التقاطی بودن آنهاست. دستگاه استبدادی و پلیسی شاه در زمان مبارزات انقلابی اخیر مردم ایران آنها را مارکسیست‌های اسلامی میخواند. مادر آن زمان این عنوان را از جمله‌ی برجسب‌های معمول و خنده‌آور تلقی میکردیم که معمولا " از کارخانه تبلیغات بی‌شعور و مفتی‌دیکتاتوری مادر میشود زیرا این دو مفت را متناقض و غیر قابل جمع میدیدیم. بعد از پیروزی انقلاب که تدریجا " مقابله و معارضه‌ی مجاهدین علیه آخوندهای بنیان‌گرا و انحصارطلب آشکار شد آقای خمینی و اعوان و انصار او بدوا " آنها را به اتهام التقاطی

بودن مردود شناختند و بعد هم لقب ناسزای منافق به آنها دادند. منافق اصطلاحاً " به شخصی یا گروهی گفته میشود که ظاهراً " پیرو یک مسلک و مرام باشد ولی باطناً " علیه آن میکوشد. چنانکه در عهد حضرت رسول عبدالله ابن عبید مظهر مشغی منافقین شناخته میشود. مجاهدین خویشتن را به آیات قرآنی و شعارهای اسلامی آراستند و بقول خویش خواهان استقرار اسلام راستین هستند، ولی اسلام راستین کدامست؟ و با اسلام خمینی چه فرق دارد؟ حدودش چیست؟ و شاخص کیست؟ معلوم نیست.

از طرف دیگر آنها جزو گروههای چپ انقلابی فدسما به داری پیرو مسلک مارکس و در آن میان هم از فرقه‌های معتدبه مبارزات چریکی مسلحانه هستند. در اینکه بتوان فلسفه و جامعه‌شناسی و جهان بینی و آئین انقلابی مارکس را که نه تنها غیردینی بلکه اصولاً فددینی است با دینداری جمع کرد و با زدر اینکه بتوان استقرار جامعه نوین را که مارکس و انگلس در دوران - پختگی خویش از طریق دموکراسی خواهان وصول آن بودند با مجاهدات چریکی تأمین نمود بسیار قابل تردید و محتاج به تحقیق و توضیح است.

بر خلاف آنچه مجاهدین علیه آن واکنش نشان میدهند و از خود دفاع میکنند التقاط که عبارت است از عناصر خوب و مجرب یک مجموعه و ترکیب آن با چیزهای خوب و قابل بقاء مجموعه دیگری است نه تنها بد نیست بلکه مدار زندگی اجتماعی و حتی اساس مسلک دیالکتیکی بر آن است. ولی قابل ترکیب بودن عناصر متضاد و ترکیب التقاط با بدروشن و مشخص باشد و این مسائل در گرامسک مبارزات مجاهدین هنوز معلوم و روشن نیست.

بازمطلب آخری که در مورد مجاهدین شدیداً " مرا نگران میکرد پذیرفتن حزب دموکرات کردستان و عضویت دکتر قاسملو در شورای مقاومت ملی بود. نه بنی صدر و نه رجوی و نه هیچیک از همکاران آنها نمیتوانند ما نندمن از مسئله کرد لا اقل در قسمتی که مربوط به ایران است بصیرت داشته باشند. حزب دموکرات کردستان و قاسملو از کجا این حق را بدست آورده‌اند که به نمایندگی از مردم کرد ایران تقاضای خود مختاری بنمایند؟ عنمر کرد از هزاران سال پیش، از دیرترین زمانی که تاریخ میتواند شهادت بدهد، از عناصر تشکیل دهنده ایران بوده هیچوقت تاریخ و فرهنگ مجزائی از آن نداشته، هیچ قوم ایرانی هیچ اکثریت ایرانی هیچوقت

اقلیت کرد را مورد ستیم قومی و استعمار قرار نداده. اگر مردم مستضعف کرد تا گذشته نزدیک مورد ظلم و ستم قرار گرفتند از ناحیه مراویک زاده ها و خانهای خود آنها بوده. من خود کردهستم در زمان کودکی من پدرم دو هزار سوار جنگی در پشت سر خویش داشت. هم فرمانده ایل بسود هم قانونگذار و هم قاضی. داود خان امیر اعظم که بزرگ مد هزار نفر از جمعیت ایل کلهر سلطان مطلق بود و شش هزار سوار جنگی آماده رکاب داشت و او بود که به سودای مدارات همسراه سالارالدوله باغی علیه مشروطیت ایران قیام کرد و تمام غرب ایران تا نزدیکی ساوه را به تصرف آورد تا از مجاهدین و بختیاری های مشروطه طلب شکست خورد و بقتل رسید.

اکنون شهر کرمانشاه با قریب ۴۰۰ هزار جمعیت بزرگترین شهر کردنشین در تمام خاور میانه است. آیا تاکنون کسی آوای خود مختاری طلبی از مردم آن شهر شنیده است؟ همچنین است تمام استان شیعه مذهب کرمانشاه با بیش از یک میلیون جمعیت و شهرستان ایلام با قریب سیمدهزار جمعیت و شهرستان گروس با جمعیتی معادل ایلام. اگر در کردستان مهاباد و تاحسدی سنندج این جنبش پیروانی یافته به سبب سوابق دیرین اختلافات مذهبی است. خلفای آل عثمان و مفتی ها و شیخ های جیره خوار و عقده دار آنها از دوران صفویه تا قاجاریه در میان مردم سنسی مذهب همواره آتش خصومت و نفاق را دامین زدند. برادران کرد آن نواحی تدریجا " آنچنان تحت تاثیر آن تبلیغات قرار گرفتند و از خویشتن بیگانه شده اند که ایرانیا، حتی ایرانیا، ترک زبان آذربایجان را هم، عجم و شیعیان را راغنی میخوانند.

اکنون نیز در زمینه همین سوابق و همین عقده ها است که سیاستهای خارجی بذر نفاق مسی - پاشند و فرصت طلبانی همانند فلان و فلان و فلان در دوره های مختلف پرورش میدهند. قاسم و دارودسته ای او مانند حزب کومله جدا " جدائی طلب و مرتبط با سیاستهای خارجی هستند و با ظاهری میخوانند و واقعیت خویش را بپوشانند. مسلم است که وی فعلا " با عراق دشمن ایران ارتباط دارد و! زا و کمک میگیرد. مسلم است که اسلحه و وسائل آنها از خارج میرسد. دیرباز و این ارتباطات روشن خواهد شد و آنوقت برای فریب خوردگان جز سواشی و پشیمانی چیزی باقی نخواهد ماند..

این تردیدها و این ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته ای اصلی مورد توقع آقای رجسبوی

ویاران اویسنی تأبید و همکاری با شورای مقاومت ملی جواب مثبت بدهم. مخصوصاً "تدریجاً" که مستحضر شدم بین بنی صدردوستان او با رجوی و پیروان او چنانکه باید تفاهم وجود ندارد. خودبنی صدردرملقات اخیرش با من نگرانی خودش را از این جهت پنهان نمیکرد. از طرف دیگر حال مزاجی من بر اثر مرارتهای ۱۴ ماه اختفاء و مشقات مهاجرت و آسیبی که برپشتم وارد شده بود بسیار بد و محتاج به پیگیری معالجه و مداوا بود. با وجود این چون شاهد جوش و هیجان و ایمان و انضباط و جانفشانی های مداوم مجاهدین بودم دریغ داشتم که تما یلات خود را پوشیده بدارم و آن نامه پر لطف و شورانگیز را بدون جواب بگذارم.

بنا بر این چند روز قبل از حرکت از پاریس جواب بالنسبه مبسوطی در چهار صفحه بزرگ نوشتم و آن را به فرزندم سعید سنجایی که از یاران و همکاران آقای بنی مدر است دادم که شخصاً به آقای رجوی برساند. و در این جواب پس از سپاسگزاری از قدردانی های او نسبت به خود و تحسین فداکاری های مجاهدین و محکوم دانستن رژیم ستمگرو ارتجاعی آخوندها و ضرورت مبارزه با آن نوشتم که فعلاً "به سبب کمالت و بیماری شدید ناگزیر باید به آمریکا بروم و به معالجه و مداوا بپردازم، اگر خدا عمری و بهبودی عنایت کند با زبر سر وظیفه خود حاضر خواهم بود بشرط آنکه بدانم خدمت مفید و موثر و اراده وحدت ملی در همه نیروهای جانبدار استقلال و آزادی آشکار است. در قسمت آخر نامه لازم دانستم که درباره ی بعضی از نگرانی های خود نسبت به مجاهدین اشاراتی بکنم ولی نه با صراحتی که حاکی از سرزنش و بی اعتمادی باشد. عین آن قسمت را بی مناسبت نمیدانم که در این جا بیان کنم. و آن اینست: "رابعاً" در نامه ی خودتان با فروتنی مرقوم داشته اید که توقع ندارید من با همه ی نظریات و عملیات مجاهدین موافق و هم سلیقه باشم و برای راهنمایی ها و تجارت ببنده اجر و احترام قائل هستید. در این خصوص اگر اجازه بدهید تذکر چند نکته را مختصراً لازم میدانم. اول اینکه شما بانهایت درایت و از خود گذشتگی سعی نمائید که مانند حکومت کار بدستان حزب جمهوری اسلامی عنوان انحصار طلبی به شما زده نشود و قبول کنید که با افراد و جمعیت ها و دسته های دیگر هر چند در پاره ای از اصول موافق نباشید ولی صمیمانه قدر رژیم ملی و غیر وابسته ی به اجنبی باشند در یک جبهه وسیع همکاری نمائید تا برای آنها اطمینان

حاصل شود که بهنگام پیروزی همه در یک نظام ملی و دموکراسی استقرار پیدا کرده. سهیم و شریک خواهند بود.

دوم آنکه مبارزه دیرپای ملت ایران علیه استبداد بمنظور استقرار حاکمیت ملی و مردمی مغایر با هر نوع ولایت و قیمومت ویژه‌ای از جانب هر فرد و هر عقیده و یا ایده شلوژی هر طبقه و یا گروه می‌باشد. از مشروطه تا بحال هرگاه که نسبت به تمامیت و عام بودن این حاکمیت محدودیت ایجاد کردند کارسرا انجام به سیاه ترین استبداد کشیده است. تا به امروز کس به بنام یک عقیده خاص تحت عنوان ولایت فقیه باز مجدداً " مردم را به بند کشیدند. بنظر من باید قبل از هر چیز کوشش متوجه استقرار حاکمیت و ولایت مردم بر امور خودشان باشد به ترتیبی که چه در وضع قانون و چه در اجرای آن بالاترین مراجع و مقامات و منبع تصمیمات تنها و تنها اراده‌ی مردم باشد.

سوم آنکه در اصول مربوط به خود مختاری های محلی باید مراقب باشید که ایرادات و تهمتهای نظیر آنچه شایسته پیشه‌وری و هم‌دستان او بود به شما و هم‌زمان شما وارد نشود. من می‌دانم که شما ایران دوست و عاشق عظمت و وحدت و یکپارچگی این ملت هستید. بنا بر این در این رابطه باید خواهان نظامی باشیم که شامل تمام سرزپین ایران بشود و مردم تمام استانهای ایران از مزایای آن یکسان بهره‌مند گردند. شما میدانید که موضوع "خلق‌ها" در این زمان مانند موضوع اقلیت‌ها در گذشته از وسائل تبلیغات و تحریکات سیاست‌های استعماری بوده تا ملت‌های راکه هزاران سال در کنار یکدیگر در پیروزی‌ها و ناکامی‌ها و شکست‌ها شریک بودند به سود منافع خود تجزیه و تقسیم کنند.

چهارم آنکه استقرار یک نظام عادل و سنجیده اجتماعی و اقتصادی که امروزه به سوسیالیسم نامدار شده و همه‌ی گروه‌ها و جوانان پرشور ایده‌آلیست می‌خواهند عنوان افتخار آمیز چپ‌گرایی بخود بدهند اگر بدون تحمیل زور و استبداد متضمن آبادی و آزادی و دموکراسی باشد از جمله اموری نیست که با یک حرکت انقلابی و آبی امکان پذیر و شمر بخش باشد. کارها و نظامات انسانی مانند کارون نظام خدانیت که بفرماید: " کون فیکون " اکنون شصت سال بیشتر است که تجربه سوسیالیستی طی برنامه‌های پنج ساله متعدد با تمام قدرت جبر و زور و

سرمایه‌گذاری دولتی در بیست و دو میلیون کیلومتر مربع سرزمین شوروی با آن همه آماده خاک و آب و هوا و منابع طبیعی بموقع اجرا گذاشته شده و با وجود این هنوز کشاورزی آن کشور لنگ و محتاج به واردات خارجه است، محصولات صنعتی آن قابل مقایسه با محصولات صنعتی اروپا و آمریکا و ژاپن نیست. کارگران و کشاورزان آن از سطح زندگی و رفاه و آزادی کارگران و کشاورزان آمریکائی برخوردار نیستند. استقرار یک نظام عادل و آزاد و آبادکننده در هر کشوری زمان می‌خواهد و محتاج به تجربیات متعدد و آگاهی‌های فراوان از اوضاع جغرافیائی و انسانی آن کشور است. بنابراین هر جمعیت و هر نهضت آزادی خواه که بخواهد سرمنشأ یک انقلاب و یک تحول انسانی و اجتماعی و اقتصادی عمیق در کشور خود بشود ناچار باید در ابتدا یک نظام اقتصادی مختلط مرکب از بخش عمومی و بخش خصوصی و بخش تعاونی را برنامہ عمل خود قرار دهد و برنامہ‌های اجتماعی کردن حیات جمعی را تدریجاً "و با فراهم شدن وسائیل عملی سازد. این چنین تدبیری هم عملی است و هم موجب جلب اعتماد طبقات مختلف و روی آوردن آنها به نهضت انقلابی میشود."

این بود آن مطلبی که در پایان نامه‌ام به‌اوجواب دادم و بعد به دنباله مطلب خواهم می‌پردازم.

بهنگام اقامت در پاریس علاوه بر مراجعات گوناگون هم وطنان که شرح آن گذشت بعضی از جراید و خبرنگاری‌های خارجی هم همینکه از فرار من و ورودم به پاریس اطلاع یافتند کنجکاو شدند و در مقام مذاکره و مباحثه برآمدند. از آن جمله بودند بعضی از روزنامه‌های معروف پاریس و بخش فارسی گوی بی بی سی لندن ولی من با وجود علاقه بعضی از دوستان همی این مراجعات را با بی اعتنائی و خونسردی رد کردم زیرا با وضعی که شاهد ایران در پاریس بودم، با آشفتگی و چنددستگی و ناتوانی که گریبانگیر مهاجرین و مخالفان رژیم شده و با وابستگی و بندوبست بعضی از آنها با سیاستهای خارجی برای مبارزه خود برنامہ‌های بنام جبهه ملی و بمورت همکاری با دیگران یا بعنوان مستقل و منفرد نداشتم بنابراین فعلاً مذاکره و مباحثه با خبرگزاری‌ها را مفید و مؤثر نمیدانستم. حاصل این مباحثه عبارت میشد از مقداری خودنمایی و یک مشت نوحه گری درباره‌ی ایران و مآثبات جنگ

تحمیل شده بر آن ومظالم وبیشعوریهای آخوندها با جروبحث راجع به اعمال ورفتار گذشته ویا مشاجره با بعضی از افراد وگروهها که اینک در برابر رژیم صف آراشی میکنند. من نه اهل روضه خوانی بودم ونه در گذشته ی خویش ضعف وذلالتی میدیدم ونه مناسب میدانستم که وارد مشاجرات شخصی وگروهی بشوم. معاچه با خبرگزاری ها وقتی مفید است که نهفت در موضع قدرت وبدان حدنیرومند باشد که حوادث بیافرینند و خبرنگاری ها را دنبال خود بکشد. چنانکه زمانی در معاچه مطبوعاتی من در تهران خود بخود بیش از یکمدنفسر از نمایندگان مطبوعات و خبرگزاری های جهان شرکت میکردند. به ویژه متوجه بودم که خبرنگاری ها ومضمومـا " بی بی سی لندن معاچه مراد جهت گرایشهای سیاسی خود هدایت ومنعکس خواهد کرد. از همین قبیل بود عمل آقای امیر طاهری روزنامه نگار معروف در لندن که به منزل ما تلفن کرده وامرار داشته بود که بعنوان خبر مسائلی سرهم ببافد و در روزنامه اش بچاپ بزند مبنی بر اینکه من اختیارات خودم را در جبهه ملی به آقای دکتر مدنی واگذار کرده و گفته ام که رژیم خمینی در ایران پایدار است.

از طرف فرزندانم در آمریکا خسرو پسر بزرگم که در ایالت کالیفرنیا به کشا ورزی مشغول و دارای همسری آمریکائی وپسری ده ساله هم نام خود من است و دکتر پرویز فرزند دوم من که وی نیز متأهل و در دانشکده ی پزشکی دانشگاه ایالت ایلینوی با سمت استادی به طبابت اشتغال دارد مرتباً " به ما تلفن میشد که هر چه زودتر به آمریکا برویم. در همان روزهای اول ورود ما به پاریس هم چند هزار دلار برای ما حواله دادند. در اینجا لازم است بنویسم که تمام دارائی خانم ومن از زمان عزیمت ما از تهران منحصر به چند هزار مارک آلمانی بود که همسر آنرا در کیسه کوچکی به گردن خویش آویخته و یک هزار مارک آن در ترکیه به مصرف رسیده بود. ما دیگر نه نقدینه وجواهری همراه خود ونه مالی ونه حسابی در بانکهای خارجی داشتیم.